

(عمانوئیل)

* خدا جسم نیست و چیزی بر او مستور نخواهد بود *
 (عمانوئیل) پس خواندم در باب (۳) از سفر تکوین از آیه هشتم تا دوازدهم
 پس یافتم کلماتی را که حاصلش اینست - که آدم و حوا صدای خداوند را شنیدند
 در حالتیکه در بهشت مشغول تفریح بود در موقع وزیدن نسیم های صبحگاه پس
 محتفی و پنهان نمودند خود را در میان درختان پس خداوند ندا فرمود - ای آدم
 کجائی؟ آدم در جواب گفت صدای تو را شنیدم پنهان شدم زیرا عریان و برهنه
 هستم - خداوند گفت کی تو را آگاه نمود که برهنه هستی؟ آیا از میوه درخت

خوردی؟
 پس در حین خواندن این کلمات حیرت شدیدی مرا عارض شد و بالاخره از
 فرط تأثر ساکت شده سر خود را زیر انداختم **یا ایعاذ** فرزند می بینم باز
 وسوسه شیطانی در تو عود نمود ای عمانوئیل و آسفا برای تزلزل جنبه دنیائی تو
 (قس) ای ایعاذ دست از این کلمات بردار و اگذار قرزندت با آزادی تحقیق مطلب
 و اشکال خود را نموده از حیرت بیرون بیاید، این توبیخ و سرزنش تو چه فایده
 بحال او دارد؟ و این تأسف تو چه نمره بحال اومی بخشد در حالتیکه قلب او دوچار
 مرارت اشکالات و شکوک گردیده. تکلم کن ای عمانوئیل هر آنچه در خاطر است
 خطور نموده (عمانوئیل) ای آقای من آیا میشنوی کلام تورات را میگوید خدا
 جسم است و راه می رود و صدا دارد!!! و آدم خود را از او پنهان مینماید و خدا
 از آدم سؤال میکند تا کجا هستی - کی تو را آگاه کرد که برهنه هستی - آیا از میوه

درخت خودی ﴿قس﴾ فرزند من این کلام نبوی است و تسامح در تعبیر است -
 و شاید بعدها این ماجرا را برای تو توضیح دهم (عمانوئیل) ای آقای من آیا
 وظیفه کلام نبوی است که مضمون های سخیفه و خرافیه را بیان و تعبیر نماید؟
 و سخن غیر معقول شأن نبی است؟ آیا شایسته است و مقتضی مقام ادب است که
 در کلام نبوی این گونه تسامحات در تعبیر یافت شود؟ در حالتیکه در کلام سا پر
 آدمیین چنین تسامحی یافت نمیشود ﴿قس﴾ بخوان ای عمانوئیل چه بسا بصر ف
 استمرار در خواندن بالاخره حقایق بر تو مکشوف شود و رفع اشکالات و شکوک
 توشده راحتی و برودت قلبی تو را حاصل گردد و نور حقیقت و ایمان را در با نی

(خداوند قادر و یگانه و قهار است)

[عمانوئیل] پس خواندم در باب (۳) از آیه (۲۲ تا ۲۴) که متضمن
 این معنا بود - که آدم چونکه از میوه آن درخت خورد، خداوند در نزد خود
 گفت اینست آدم اینک مانند یکی از ماها آگاه به نیک و بد شد و الان چشمش
 بدرخت حیوة افتاده و از آنهم میخورد و دارای زندگی همیشگی میگردد - پس
 در اثر این اندیشه آدم را از باغ خارج نمود و کرویپان را با شمشیر های آتش بار
 متحرك در اطراف شرقی باغ محارست و محافظت درخت حیوة واداشت - همینکه
 باین قسمت از کلام رسیدم با نهایت عصبانیت و تضرع تورات را روی کرسی گذارده
 و بر خواستم و گفتم ای آقای من تا کی خود داری نمایم و پدر محترم خود را بغضب
 در آورم خوبست این آتش شرار قلبی را حبس نموده ابراز نکنم ایکاش بخوانده
 بودم!! ﴿قس﴾ ای فرزند عزیز این بی باکی و تضرع را واگذار و آنچه در خاطر

تو خطور میکند بی پرده بیان کن من ضامن هستم که رضایت آقای والد تو را
 تحصیل نمایم بدیهی است او مایل نیست دیانت تو از روی تقلید و بی اساس باشد
 منتهی چیزی که هست پدر محترم تو بواسطه اشتغال با امر کسب و تجارت و عدم
 ممارست علوم و معارف کمتر کتب مقدسه را قرائت نموده و ملتفت این همه اشکالات
 و مخاطرات نو نگشته و با این بی اطلاعی که او دارد البته سزاوار است که بعید بداند
 این همه اشکالات و سوءالات تو را نسبت بدربار کوچک تورات - بگوهر آنچه در خاطر
 داری (عمانوئیل) در مقام مرحمت و بزرگواری در زلات من مسامحه فرمائید و عذرم
 را بپذیرید زیرا از زمانیکه من شروع بخواندن تورات و در خصوصیات آن
 دقت نموده لا زال دو چار اشکالات وحشت انگیز گردیده و نمی باهم کسی را که
 این مرض قلبی مرا شفا دهد چونکه سعادت شامل حال شد و بملاقات آقای قس
 نائل گردیدم تمام امید من اینست که ایشان تبرکی قلب مرا بر طرف و غبار اشکالات
 را از آئینه دلم زائل فرمایند - این استماع و ماریت آقای قس برای من بسی
 باعث صفا و روحانیت شده که با کمال آزادی میتوانم آنچه در دل دارم ابراز کنم
 اما چکنم با آقای والد که میخواهد صفا و عیش را بر من بواسطه عتابهای پدرانه
 ناقص گرداند؟ تکلیفم چیست؟ ﴿البعاد﴾ آبا کمان میکنی ای فرزند که ابتلای
 تو باین زحمات و امراض قلبیه تو بسبب این اشکالات بر من آسان است و باعث
 تأثیر نیست؟؟ نه چنین است عزیزم ترس من از اینست که مباد این اشکالات و
 ایرادات تو از روی کمراهی و وهم شیطانی باشد. لکن خاطر جمع دارم که مراقبت
 آقای قس تو را از کمراهی و کلمات بیهوده و تسویلات نفسانی باز میدارد تکلم کن
 بقیه دارد